

روایت تهران بدون پرده نقره‌ای؛

# سینماهایی که خاموش شدند

سعیده کریمی

تهران دهه‌های گذشته، شهری بود که در خشخشا چراغ‌های نئون سینماها به آن رنگ و جان می‌داد. خیابان‌هایی مثل لاله‌زار، جمهوری، ولیعصر و انقلاب، نه فقط گذرگاه‌های شلوغ شهر، بلکه به واسطه سالن‌های سینما به تپنده‌ترین قلب فرهنگی پایتخت بدل شده بودند. سینماها صر فاً چهار دیواری‌هایی برای نمایش فیلم نبودند؛ آن‌ها مکان‌هایی بودند که در آن تجربه‌های جمعی شکل می‌گرفت؛ جایی برای خندیدن در کنار غریبه‌ها، برای گریستن هم‌زمان با صدها نفر دیگر و برای لمس شور و هیجان هنر هفتم بر پرده‌ای بزرگ که همه نگاه‌ها را به خود جذب می‌کرد.

در دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی، سینما رفتن بخش جدانشدنی از سبک زندگی مردم بود. جوانان قرارهاشان را جلوی در سینما می‌گذاشتند، خانواده‌ها یک شب تعطیل را به دیدن تازه‌ترین فیلم اختصاص می‌دادند و سالن‌ها اغلب پر می‌شدند از جمعیتی که با اشتیاق روی صندلی‌ها می‌نشستند و در تاریکی، تجربه‌های مشترک می‌آفریدند. آن سالن‌ها نه تنها پاتوقی فرهنگی، بلکه نقطه‌ای برای تعریف هویت اجتماعی و تعلق خاطر محله‌ها بودند.

اما امروز، بسیاری از آن سینماها دیگر وجود خارجی ندارند؛ و اگر هم ساختمانی از آن‌ها پابرجا مانده، نشانی از هویت سینمایی در آن‌ها دیده نمی‌شود. چراغ‌های نئون خاموش‌اند، پوسترهای رنگی که دیوارها را زنده می‌کردند جای خود را به دیوارهای سیمانی داده‌اند و پرده‌های سفید که روزی رویاها را بر بسترشان به تصویر می‌کشیدند، حالا با قفسه‌های انبار یا ویترین‌های فروشگاه جایگزین شده‌اند. این تغییر کاربری حافظ یک جابه‌جایی کارکردی نیست؛ نشانه‌ای است از زوال تدریجی یک فرهنگ عمومی و شکستن حلقه‌ای مهم از حافظه جمعی شهروندان تهرانی. وقتی سینما از یک خیابان حذف می‌شود، در واقع بخشی از «روح شهر» هم خاموش می‌گردد.

## سالن‌هایی که دیگر سینما نیستند

اگر به خیابان لاله‌زار قدم بزنید، به‌سختی می‌توانید تصور کنید همین خیابان زمانی قلب تپنده هنر و سرگرمی پایتخت بوده است. سالن‌های بزرگی چون «سینما نادر»، «شهر قشنگ» و «شهر قاصه» سال‌هاست که دیگر پرده‌ای برای نمایش ندارند. ساختمان‌ها یا در سکوت فرو ریخته‌اند یا پشت تابلوهای فروشگاه‌های لوازم خانگی و ابزار پنهان شده‌اند. «سینما بهم» در جنوب تهران که دهه‌ها محل اجتماع مردم محله بود، حالا به انبار متروک تبدیل شده و تنها سایه‌ای

از گذشته‌اش باقی مانده است.

بسیاری از این سالن‌ها قربانی ترکیبی از عوامل مختلف شده‌اند: از فرسودگی بناها و هزینه‌های گزاف مرمت گرفته تا بی‌توجهی مدیریت شهری و کاهش شدید مخاطبان. صاحبان سالن‌ها وقتی با سالن‌های خالی و هزینه‌های روبه‌افزایش نگهداری روبه‌رو شدند، طبیعی بود که به فکر تغییر کاربری بیفتند. در نتیجه، پرده‌های نقره‌ای جای خود را به قفسه‌های کالا، ویترین‌های اجاره‌ای و حتی سوله‌های انبار دادند. این تغییر نه تنها نشانه‌ای از افول یک صنعت، بلکه نمادی از تغییر سبک زندگی و مصرف فرهنگی جامعه بود.

از سوی دیگر، تحولات اجتماعی و اقتصادی نیز در این روند بی‌تأثیر نبوده‌اند. افزایش هزینه‌های زندگی و گرایش مردم به سرگرمی‌های خانگی و دیجیتال، سالن‌های سینما را بیش از پیش خالی کرد. در چنین شرایطی، سینمایی که نتواند خود را با نیازهای روز هماهنگ کند، به سرعت از چرخه حیات حذف می‌شود. این حذف تدریجی، امروز در تهران به‌وضوح دیده می‌شود: شهری با ده‌ها ساختمان متروک که یا تغییر کاربری یافته‌اند که روزگاری بخشی از خاطره فرهنگی آن بودند.

## روایت یک فراموشی جمعی

خاموش شدن چراغ سینماهای قدیمی تهران تنها به معنای تغییر کاربری یک ساختمان نیست؛ این اتفاق در واقع حکایت از فراموشی بخشی از حافظه جمعی شهر دارد. سالن‌های سینما، چیزی فراتر از دیوارها و صندلی‌ها بودند؛ آن‌ها مکان‌هایی بودند که در دل تاریکی‌شان تجربه‌ای مشترک شکل می‌گرفت. جایی که مردم، فارغ از سن، طبقه یا موقعیت اجتماعی، کنار هم می‌نشستند، در یک لحظه واحد می‌خندیدند، می‌گریستند یا اشک می‌ریختند و برای دقایقی کوتاه، به نوعی هم‌بستی فرهنگی و همدلی اجتماعی دست می‌یافتند. حذف این فضاها، چیزی فراتر از تعطیلی یک بنای قدیمی



است؛ گسستی است میان نسل‌ها و پاک شدن بخشی از خاطراتی که به هویت جمعی یک شهر معنا می‌بخشیدند.

هویت یک شهر تنها در ساختمان‌های اداری یا خیابان‌های پر رفت‌وآمد خلاصه نمی‌شود؛ ریشه‌های آن در همین فضاها، فرهنگی و اجتماعی نهفته است. سینماها، به‌ویژه در بافت محله‌ای، فراتر از کارکرد سرگرمی عمل می‌کردند. آن‌ها محل گرد همایی بودند، نمادی برای یک محله، نشانه‌ای از زندگی فرهنگی. وقتی یک سینما تعطیل می‌شود و جایش را به انبار کالا، فروشگاه یا سوله‌ای بی‌روح می‌دهد، در واقع بخشی از هویت فرهنگی ساکنان آن محله از میان می‌رود. این روند علاوه بر محو کردن خاطرات مشترک، به تضعیف تجربه «فرهنگ عمومی» نیز می‌انجامد؛ زیرا سالن اجتماعی در یک محیط مشترک کنار هم قرار می‌گرفتند.

امروز وقتی به جای پرده نقره‌ای، قفسه‌های پر از اجناس، کرکره‌های فلزی بسته یا ویترین‌های بی‌روح می‌بینیم، بیش از یک ساختمان از دست رفته است؛ در حقیقت بخشی از «روح شهر» خاموش شده است. این خاموشی زنگ خطری است جدی برای آینده تجربه جمعی سینما در ایران؛ تجربه‌ای که اگر جایگزینی برای آن اندیشیده نشود، اگر راهی برای احیای فضاهای فرهنگی پیدا نگردد، ممکن است برای همیشه از فرهنگ شهری ما محو شود و تنها در خاطره نسل‌های گذشته باقی بماند.

## وقتی محله‌ها هویت خود را از دست می‌دهند

سینماهای قدیمی تهران هرگز تنها چهار دیواری‌هایی برای نمایش فیلم نبودند؛ آن‌ها بخشی از بافت اجتماعی و شناسنامه فرهنگی محله‌ها را تشکیل می‌دادند. هر سالن سینما در محله‌اش

سینما تجربه‌ای منحصر به فرد خلق می‌کرد؛ تجربه‌ای که در آن صدها نفر از سنین و طبقات مختلف در تاریکی کنار هم می‌نشستند، یک روایت مشترک را دنبال می‌کردند و در لحظاتی هم‌زمان می‌خندیدند، می‌گریستند یا اشک می‌ریختند